



## گزارشی از مراسم نکوداشت احمد رضا احمدی و سالروز سیزده سالگی انجمن نویسندگان کودک و نوجوان همه‌ی مدادرنگی‌های احمد رضا

بهار عزیزاده

هم‌چنین یک نقاش و یک مجسمه‌ساز در گوشه‌ی سمت چپ و سمت راست سن مشغول خلق تابلوی نقاشی و سردیس احمد رضا احمدی بودند.

در ابتدای مراسم مهدی حجووانی، رئیس سابق انجمن نویسندگان کودک و نوجوان، روی سن دعوت شد. وی به طرح نوآورانه حدیث لزرغلامی و حسین شیخ‌الاسلامی برای برنامه اشاره کرد و خود را به عنوان اولین سخنران، پیش‌مرگی برای این طرح نو دانست و اظهار داشت: من فقط رئیس بودم و این طراحی را مدیریت نکرده‌ام. خوب است که مدرن بودن طراحی برنامه، اشتباهات احتمالی را می‌پوشاند.

پس از حجووانی، افسانه شعبان‌نژاد شاعر کودک و نوجوان برای سخنرانی دعوت شد. شعبان‌نژاد از آشنایی خود با آثار احمدی گفت و تأکید کرد:

احمد رضا احمدی مجموعه‌ای است از دانستی‌های علمی،

مراسم گرامیداشت احمد رضا احمدی، شاعر و نویسنده‌ی کودک و نوجوان، همراه با مراسم سیزدهمین سال تولد انجمن نویسندگان کودک و نوجوان پنج‌شنبه ۲۳ دی ۱۳۸۹ توسط این انجمن در تالار بتهوون خانه‌ی هنرمندان ایران برگزار شد.

به گزارش کتاب ماه کودک و نوجوان، احمدی به دلیل پرهیز پزشکی در این مراسم حضور نداشت؛ ولی خانواده و دوستان نزدیک وی چون مسعود کیمیایی، داوود رشیدی، شهرام ناظری، احمد پژمان، جعفر پناهی، هوشنگ کامکار، جواد محقق، افسانه شعبان‌نژاد، فریدون عموزاده‌خلیلی، نورالدین زرین‌کلک، مهدی حجووانی و کریم نصر در مراسم نکوداشت وی حضور یافتند.

سن تالار بتهوون برای این مراسم شبیه به یک کافه طراحی شده بود و یک گروه تتاتر روی صحنه حضور داشتند که قطعاتی را در فاصله‌ی میان سخنرانی‌ها اجرا می‌کردند.

ادب، هنری، سیاسی و اجتماعی، با چاشنی طنز و لهجه‌ی شیرین کرمانی. احمدرضا آن‌چنان با لهجه‌ی کرمانی سخن می‌گوید که هر کس او را نمی‌شناسد تصور می‌کند همین الان از اتوبوس کرمان پیاده شده است. لهجه‌ای آن‌چنان غلیظ که گاه حتی من کرمانی، باید معنی بعضی کلمه‌ها را از او بپرسم. وی ادامه داد: احمدرضا احمدی کودکی است که مثل من از بلندی می‌ترسد. مثل من از نان خشک کرمان خوشش می‌آید و به گفته‌ی همسرش چون کودکان از یخچال بستنی برمی‌دارد و مخفیانه می‌خورد. هنوز هم چون کودکان از مادرش یاد می‌کند و آن‌قدر تعداد دوستانش زیاد است که به او حسودیت می‌شود. برای همسر و دخترش کودکی مهربان و بازیگوش است که باید ظرف شیرینی را از او پنهان کنند. چون کودکان مشکلات را جدی نمی‌گیرد و از مشکلاتش که مسلماً او را می‌رنجانند، به خنده یاد می‌کند؛ زیرا دلی دارد به وسعت آسمان پُرتاره‌ی کرمان و صبور است به اندازه‌ی کوبیر.

شعبان نژاد خطاب به احمدی گفت: همشهری خوبم، هرگاه به کرمان می‌روم، هرگاه بوی نرگس‌های شه‌هاد به مشامم می‌خورد، از تو یاد می‌کنم. مادرم هنوز احوالت را می‌پرسد و هنوز قصه‌ی جد بزرگت را بازگو می‌کند. در کرمان نیستی؛ اما همه تو را می‌شناسند و تو را در یاد دارند. امیدوارم سایه‌ات همیشه بر سر دخ‌ترت م‌اهور و همسرت و دوستانت باقی بماند. در پایان اثری از تو را که خیلی دوستش دارم با اجازه‌ات تقدیم می‌کنم به همه‌ی دوستانت که در بزرگداشت تو دور هم جمع شده‌اند.

این شاعر کودک سپس شعر احمدی را خواند:

بادهای کرمان

همراه با نرگس‌ها که از شه‌هاد

در روزی از ماه اسفند به کوچه‌ها آمده بودند

مرا سراسیمه به اتاق آورد

برای عید شیرینی می‌پختند

مادرم بود

مادربزرگم بود

آسمان پُرتاره بود و یک پیرهن از من که خواهرهایم

می‌دوختند

جنگ جهانی دوم تمام شده بود

تیفوس از کرمان رفته بود

پدرم می‌خواست برای تحویل سال ما را به ماهان

ببرد

ماهان که همه‌ی آسمان آبی بود

زمین آبی بود

شکوفه‌ها آبی بود

پیرهن من هم آبی بود

خواهرهایم پیرهنم را می‌دوختند

هم‌سالانم در کوچه مرا صدا کردند

پیرهن هنوز آستین نداشت

کوچه‌های کرمان در باد بود و سال تحویل می‌شد  
کودکان هم‌سالم مرا صدا کردند  
پیرهن هنوز آستین نداشت  
سال که تحویل شد  
از فریاد کودکان هم‌سالم به کوچه دویدم  
پیرهن فقط یک آستین داشت.

در ادامه‌ی مراسم فیلم کوتاهی درباره‌ی آغاز چهاردهمین سال تأسیس انجمن نویسندگان کودک و نوجوان پخش شد و در آن تعدادی از اعضای انجمن این تولد را به دیگر اعضا تبریک گفتند. سپس گروه تئاتر روی صحنه اجرایی را براساس شعر «روزهای هفته»ی احمدرضا احمدی به حضاران ارائه کردند. این اجرا گاه با مشارکت حضاران در سالن نیز همراه بود.

سپس کریم نصر، نقاش و تصویرساز، برای صرف کیک و چای و سخنرانی روی سن دعوت شد. وی پشت میز نشست و ایستاد سخنانش را آغاز کرد. نصر گفت: من نقاشم اما اکنون آمده‌ام تا برای یک شاعر صحبت کنم. نطق غرایبی را آماده کرده بودم که بخوانم؛ ولی در حضور استادان بزرگی که در این‌جا هستند منصرف شدم. می‌خواستم درباره‌ی چهره‌پردازی صحبت کنم و بعد درباره‌ی چشم‌های شاعران و نویسندگان صحبت کنم و بعد می‌خواستم درباره‌ی لب‌های‌شان صحبت کنم که به نظر من آینه‌ی واژه‌های‌شان هستند. اما از همه‌ی این‌ها صرف‌نظر می‌کنم و تنها به بخشی می‌پردازم که به ما اجرای یکی از آخرین کتاب‌های احمدرضا احمدی که موفق شدم تصویرسازی‌اش کنم، مربوط می‌شود.

وی افزود: وقتی مصطفی خرامان عزیز به من تلفن زد و گفت درباره‌ی احمدرضا صحبت کنم، حقیقتش کمی دودل شدم و به او گفتم از این کار مطمئن نیستم و خواستم که به من تا فردا صبح وقت بدهد. او هم قبول کرد و من تمام آن روز فکر کردم و به نتیجه‌ای نرسیدم. تمام وقت صرف فکر کردم و به نتیجه‌ای نرسیدم. چند ساعت از شب پهلو به پهلو شدم و باز به نتیجه‌ای نرسیدم. بعد یک نویسنده به دادم رسید. یادم آمد تولستوی نوشت، وقتی ریبین نقاش به او گفت که می‌خواهد چهره‌اش را نقاشی کند، او از شوق تا صبح نخوابیده بود. به خودم گفتم خوب پس چیزی هست. پس چیزی بین من و احمدرضا هست که نمی‌گذارد بخوابم. آن‌وقت یاد چشم‌هایم افتادم. نشر نظر تعداد زیادی از عکس‌های احمدرضا را در اختیار من گذاشته بود که برای تصویرسازی آخرین کتابش از آن‌ها استفاده کنم. یادم افتاد من این عکس‌ها را روی سه میز آتلیه‌ام گذاشته بودم و هر روز نگاه‌شان می‌کردم. سه هفته گذشت و من هنوز دست به قلم نبرده بودم. آن‌وقت یک روز گفتم، این چشم‌ها می‌گوید که این شاعر نمی‌تواند خودش را به واژه‌ها تحمیل کند.

نصر ادامه داد: واژه‌ها آن‌طور که می‌خواهند می‌آیند و او فقط آن‌ها را تحت نظام فکری و ساختار فکری خودش

قرار می‌دهد. در این صورت نقاشی من هم برای این کتاب همین‌طور خواهد شد. گفتم یک کاغذ جلوی خودم می‌گذارم، شعر را می‌خوانم و اجازه می‌دهم اشیاء هرطور که خواستند وارد صفحه‌ی من شوند. من فقط اشیایی را که فکر می‌کنم با ساختار ذهنی احمدرضا جور نیست، از آن‌ها حذف می‌کنم و آن‌قدر همان کار را ادامه می‌دهم تا تصویر با ساختار فکری احمدرضا یکی شود و کار به این صورت تمام شد. وقتی مصطفی خرامان عزیز بار دیگر تلفن کرد، گفتم می‌آیم و این ماجرا را تعریف می‌کنم و می‌گویم که کار به این نحو پیش رفت. اما واقعاً فکر می‌کنم احمدرضا می‌دانست. فکر می‌کنم این ویژگی همه‌ی شاعران است که با آن چیزی که دیگران فکر می‌کنند از قبل آگاهی دارد و آن را دریافت کرده است.

وی در انتها از احمدی خواند:

«تو از چشمان من آموختی

سبب تمام این درختان یک لیوان آب خنک بود

که روی کاشی ریخته شد.»

و گفت: دست‌م‌بیزاد احمدرضای عزیز.

در ادامه مجدداً گروه تئاتر روی صحنه اجرایی را با ساختن قایق‌های کاغذی و کلاف‌های کاموایی ارائه کردند و پس از آن حاضران خواستند که برای احمدرضا احمدی قایق کاغذی بسازند و تالار بتهوون پُر شد از قایق‌های کاغذی برای احمدرضا احمدی.

سپس فیلمی کوتاه ساخته‌ی ابراهیم حقیقی با عنوان «همه‌ی مدارنگی‌های من» پخش شد که احمدرضا احمدی در آن شعر می‌خواند و از آرزوهایش می‌گفت. وی همچنین در این فیلم از شروع کارش در حوزه‌ی کودک و نوجوان با حضور فیروز شیروانلو با همکاری منوچهر نیستانی، سیاوش کسرای، م. آزاد، منوچهر آتشی، بهرام بیضایی و نادر ابراهیمی گفت. وی در این فیلم اظهار داشت: در این جمع تنها کسی که ادامه داد نادر ابراهیمی بود. کتاب اول من هم که با نقاشی عباس کیارستمی بود و در آن متن و نقاشی نسبت به زمان خودش بسیار مدرن بود، به دلیل یک سوءتفاهم از سوی مسئولان سلطنتی منتشر نشد. این اولین و آخرین کتابی بود که کیارستمی برای بچه‌ها کار کرد. تا این که پس از انقلاب اسلامی، نادر ابراهیمی را دیدم و دوباره فعالیت من در حوزه‌ی کودک و نوجوان از سر گرفته شد و چند کتاب در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان منتشر کردم. سپس ادامه دادم و حالا دیگر نزدیک ۳۰ تا ۳۵ کتاب کودکان زیر چاپ دارم و تمام آرزویم این است که در زمان حیاتم این کتاب‌ها چاپ شوند.

وی ادامه داد: من همیشه از قصه‌هایی که از یک جنگل دوردست شروع می‌شد که معلوم نبود کجاست، نفرت داشتم و سال‌ها طول کشید که ثابت کنم که کارهای ما قصه‌ی کودکان است. زیرا به ما این اتهام را می‌زدند که این قصه‌ها را بچه‌ها نمی‌فهمند. اشکال دیگر داستان‌های کودکان این است که نویسندگان حرف‌هایی می‌زنند که متعلق به دوران کودکی

خودش است و شاید دیگر برای نسل بعدی جذاب نباشد. من سعی کردم در این قلمرو وارد نشوم و کارهایم به نحوی است که در هر زمان و دوره‌ای می‌توانم انتخابش کرد. هیچ‌وقت هم فکر نکردم که چه بنویسم. همیشه قدم به قدم پیش رفته‌ام و قدم به قدم پیدا کرده‌ام. مثل شعرم. یعنی همیشه فکر کرده‌ام در تاریکی دستم را به دیوار می‌گیرم. به نظرم کار من در قصه‌ی بچه‌ها چیزی است که از خودم شروع می‌شود و به خودم هم ختم می‌شود و کاری است که کس دیگری نمی‌تواند آن را انجام دهد. شخصیت داستان‌های من معمولاً یک پسر بچه است که حالا یک دختر بچه هم به آن اضافه شده است. زمان کار با نادر ابراهیمی پیرمردی در داستان‌هایم بود که کم‌کم در ذهنم محو شد و جای خود را به همین پسر و دختر داد.

احمدی گفت: جالب بود که سال‌ها به این ماجرای کار من توجه نکردند و آن را رها کردند و چه بهتر که مرا در ویتترین نمی‌گذارند. کسی که در ویتترین باشد نمی‌داند چه کار باید بکند، نویسنده می‌نویسد و اولین دلیل کار هنری ارضای خود او است، بعدش اگر کسی از کار او خوشش آمد می‌توان گفت این قدم دوم است و اگر کسی آن را خرید، این دیگر بسیار لذت‌بخش خواهد بود. یعنی تو توانسته‌ای روایت را بفروشی.

وی سپس با اشاره به سخنان غیرحرفه‌ای برخی منتقدان تصریح کرد: برای من نقد نوشته‌اند که من در ماضی استمراری متوقف شده‌ام. این هم از این چیزهایی است که منتقدین می‌گویند ولی نباید پرونده‌ی آدم زنده را بست. بنده ممکن است آخر زندگی‌ام معجزه‌ای بکنم؛ اصلاً معلوم نیست. ولی این‌جا خیلی زود پرونده‌ی آدم را می‌بندند و می‌گویند تمام شد. کار هنری مثل یک کوه آتش‌فشان است که فوران می‌کند و مواد مذاب بیرون می‌آیند و سرد می‌شوند و حالا منتقد می‌گوید که چرا این سنگ‌ها دایره است و مستطیل نیست. کار هنری وقتی پخش شد دیگر دست خود آدم نیست و زیباترین قسمت هنر هم همین ناآگاهی آن است. آن‌جا که هنر آگاهانه شود، می‌شود صنعت که به آن آگاهی داری و می‌دانی چه کار می‌کنی.

احمدی در ادامه از دورانی که در آن متولد شده بود، از بیماری دوران کودکی‌اش، زندگی در کرمان و آسمان زیبا و پُرستاره‌ی کرمان و نرگس‌های شهداد گفت و اظهار داشت: من در ۴۰ سالگی به هفتاد سالگی رسیدم و به نظرم عمر مرد تا ۴۰ سالگی است. زندگی غیرقابل پیش‌بینی است و من همیشه می‌گویم اگر شیروانی در شهرداری بود من کار آسفالت می‌کردم.

پس از پخش فیلم، حدیث لزرغلامی به احمدی تهنیت زد و مکالمه آن‌ها برای حاضران نیز پخش شد. احمدی در این مکالمه از حضور دوستانش و دیگر حاضران تشکر کرد و گفت: شاید این سهمی که شما به من می‌دهید، سهم من نباشد. صبح که با داوود رشیدی صحبت می‌کردم به او گفتم یک مهندسی چیزی اول اسم من بگذار. کریم نصر را ندیده‌ام ولی

شاید یکی از زیباترین کتاب‌هایم کار کریم نصر است.

وی یادآور شد: در فیلم آقای حقیقی من گفتم در حدود ۳۰ کتاب زیر چاپ دارم؛ ولی اشتباه گفتم. من هر وقت ابراهیم حقیقی را می‌بینم حول می‌کنم و تعداد کتاب‌ها در واقع ۱۵ کتاب است. از انجمن نویسندگان هم تشکر می‌کنم. از آقای شاه‌آبادی در وزارت ارشاد و مسئولان نشر چشمه و نشر افق که در این سال‌ها یارم بوده‌اند و از نشر نظر و محمود بهمن‌پور مدیر این نشر که ناشر کتاب‌هایم است نیز تشکر می‌کنم.

احمدی گفت: باید به خانم منتقدی که در سه شماره وقت خود را تلف کرده بود و گفته بود من در ماضی استمراری درجا می‌زنم، بگویم که امیدوارم دیگر درجا نزنم و یا حداقل کفش‌هایم را عوض کنم. وی سپس یکی از شعرهایش را برای حضاران خواند.

در ادامه و پس از این که غلامی به این شاعر خبر در راه بودن شهرام ناظری و حضور جعفر پناهی را داد، احمدی گفت: کیمیایی مریض است. مدم او را برای بزرگداشت من دعوت نکنید. آخر دوستی ۴۰ ساله‌ی ما سر این بزرگداشت‌ها به هم می‌خورد.

وی همچنین تأکید کرد: شاید سهمی که من گرفتم بیش‌تر از سهم خودم باشد. دلم می‌خواهد در همین خاکی متولد شده‌ام بمیرم.

پس از گفت‌وگو با احمدی، مجدداً اجرایی توسط گروه تئاتر روی صحنه به حضاران ارائه شد که بر سرفه‌های مکرر مادر بزرگ در یکی از آثار احمدی ارجاع داشت. در ادامه فریدون عموزاده خلیلی رئیس انجمن نویسندگان کودک و نوجوان، به صرف چای و سخنرانی روی سن دعوت شد. وی گفت: واقعاً سخت است بعد از صدای شیرین و دل‌نشین احمدرضا صحبت کنم. احمدرضا احمدی خود زندگی، بدون هیچ پیشوند و پسوندی است و این را از باب بزرگداشت احمدرضا نمی‌گویم؛ بلکه به آن باور دارم.

وی ادامه داد: قانون پایستگی انرژی می‌گوید که انرژی در جهان ما نه زاده می‌شود و نه نابود می‌شود، فقط از شکلی به شکل دیگر درمی‌آید. این تغییر شکل انرژی ممکن است گاهی بنیان‌کن باشد. حتی آب روان نیز می‌تواند به یک سیل نابودکننده تبدیل شود و یا پشت یک سد یا آسیاب مهار شود و به زندگی ما روشنایی و نان گندم بدهد. من گمان می‌کنم که داستان‌ها بسته‌های متراکم زندگی را حمل می‌کنند و انباشته‌ای از زندگی‌های متفاوت هستند و آن قانون پایستگی انرژی درباره‌ی زندگی نیز جاری است. گمان می‌کنم زندگی نیز نابود نمی‌شود و داده هم نمی‌شود؛ فقط از شکلی به شکل دیگر درمی‌آید. داستان‌ها نیز حامل این انرژی‌اند و انرژی زندگی از طریق آن‌چه در دل داستان‌ها وجود دارد، منتقل می‌شود.

عموزاده افزود: زمانی که داستان‌ها روایت می‌شوند، بسته‌های متراکم زندگی گشوده شده و زندگی رها می‌شود و از آن‌جا که اصولاً هر چیز متراکمی که رها می‌شود، میل

به آزادی و رهایی دارد، زندگی رها شده از داستان به سمت آزادی و رهایی میل می‌کند. حال چه‌طور این داستان می‌تواند حامل آزادی، عشق و زندگی باشد؟ واقعیت این است که باید ببینیم داستان‌ها چگونه ساخته می‌شوند. به نظر من داستان‌ها با گرت‌برداری از زندگی ساخته می‌شوند. قصه‌نویس پیاله‌ای به دستش می‌گیرد و اگر زندگی را به جهت سیالیتش به آب تشبیه کنیم. آب را پیاله پیاله از نهرها و دریاها و آب باران برمی‌دارد و در یک ظرف می‌ریزد و آن ظرف، جان قصه‌نویسی است. بسته به این که جان یک قصه‌نویس چه‌قدر بزرگ باشد، ظرفش می‌تواند بزرگ باشد و بسته به این که چه‌قدر رو به اوج و رهایی باشد و قرین عشق و آزادی باشدف می‌تواند به رهایی برسد. نویسنده‌ای که این ظرف جانش آمیخته با عشق و زیبایی و انسان است، قصه‌ای هم که می‌نویسد داستانی سرشار از عشق آزاد و انسان است. از همین روست که من فکر می‌کنم آزادی، عشق و انسان به احمدرضا مدیون‌اند.

رئیس انجمن نویسندگان کودک و نوجوان از قایق‌های کاغذی قصه‌های احمدی نیز یاد کرد و از پسرک غمگینی گفت که در تمام قصه‌های شاعر حضور دارد و هیچ‌کس نمی‌داند که او خود احمدرضا است یا نه.

در ادامه عباس ترین بیانیه‌ی انجمن نویسندگان کودک و نوجوان به مناسبت شروع چهارده‌سالگی انجمن را قرائت کرد که شامل دوازده اصل و توضیح این اصول بود و پس از آن از برگزیدگان کارگاه داستان‌نویسی انجمن، سرور کتبی، فرهاد حسن‌زاده و سیدنوید سیدعلی‌اکبر تقدیر شد.

سپس جواد محقق، شاعر کودک و نوجوان، برای سخنرانی روی سن دعوت شد. وی با تبریک ورود انجمن به چهارده‌سالگی به عنوان یکی از اعضای آن اظهار داشت: اخیراً حس می‌کردم که کم‌کم پشت لب انجمن سبز می‌شود و صدایش دورگه شده و نمی‌دانستم چرا. ولی تازه فهمیدم که کم‌کم به سن بلوغ می‌رسد.

وی با اشاره به عدم حضورش در بزرگداشتی که سال گذشته برای احمدی در کانون برگزار شد و جبران مافات آن با حضورش در این مراسم، درباره‌ی احمدی گفت: من با شعرهای احمدرضا احمدی کمابیش از دوران دبیرستان آشنا بودم و با همان اولین کتاب «تنها سپیدی اسب را گریستم» و درگیری‌ام با معلم ادبیات به خاطر بحثی که درباره‌ی کتاب پیدا کردم، آن را به یاد می‌آورم. ولی بیش از شعرهای احمدرضا، این توفیق را داشتم که در چند سال اخیر به لطف خود او خواننده‌ی کتاب‌های منتشرنشده‌اش پیش از چاپ باشم که بعضی اوقات به اصرار خودش برای دادن برخی نظرها درباره‌ی برخی از کارهایش بود. این نظر دادن‌ها گاه منجر به حذف چند صد صفحه از برخی کتاب‌ها شد و من نمی‌دانم کار خوبی کرده‌ام یا نه؛ ولی به هر حال این توفیق را داشته‌ام که مجموعه‌ی این آثار را مکرر بخوانم. اما بیش از شعرها، من به داستان‌های کودکانه‌ی احمدرضا علاقه‌مند بوده و هستم و بیش از هر دوی

این‌ها به خود این بزرگوار که شخصیتی بسیار دوست‌داشتنی است.

محقق ادامه داد: آنچه که امروز ما به عنوان علوم انسانی می‌شناسیم، از دورانی بسیار پیش‌تر از میلاد حضرت مسیح (ع) مورد توجه بسیاری از اهل نظر بوده و تلاش‌هایی برای ضابطه‌مندی و طبقه‌بندی آن انجام شده است که نخستین نمونه‌های روشن آن را در آثار ارسطوئیان می‌توانید پیدا کنید. تا همین دوران جدید نیز آنچه را که ارسطو «دانش شهرنشینی» خوانده و غلط به «سیاست» ترجمه شده است و آن را به عنوان «جامعه‌شناسی» و بعدها به عنوان «مردم‌شناسی» تلقی کرده‌اند، از اهمیت خاصی برخوردار است.

وی افزود: اما کسی که بیش از همه در این زمینه کار کرده و معروف‌تر از دیگران است و گسترده‌تر از دیگران در این زمینه اندیشیده است، «ویلهم دیلتای» است. وی نام دیگری بر این مجموعه‌ی تاریخ، ادبیات، هنر، سیاست، اخلاق، اسطوره‌شناسی، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی گذاشته و آن «علم روحی» یا «علوم روحانی» است که ترجمه‌هایی که در ایران از آن شده را به عنوان «علوم انسانی» می‌شناسیم.

این نویسنده‌ی کودک و نوجوان اضافه کرد: آنچه که از مجموعه‌ی این تعاریف در این چند هزار سال برمی‌آید، این است که تمام این علوم به نوعی با روح و روحانیت و انسان و انسانیت ارتباط دارند. به این معنا که همه‌ی کسانی که در این حوزه‌ها فعالیت می‌کنند باید در تقویت روح انسانی مخاطب موفق شوند و اگر خودشان چنین چیزی را کسب نکنند و انسان‌های ضابطه‌مند، اخلاق‌مدار و درستی نباشند، طبیعتاً از کوزه همان برون تراود که در اوست. به همین دلیل برای من خود احمدرضای عزیز بیش از آثارش و بیش از آثارش ارجمند و بزرگوار است.

محقق در ادامه با اشاره به نامه‌ی فروغ فرخزاد به احمدرضا احمدی، اظهار داشت: یادم است در نامه‌ی که سال‌های قبل از انقلاب که دانش‌آموز دبیرستان بودم خواندم، که فروغ برای احمدرضا احمدی نوشته بود، نکاتی بود که به نظر من قابل توجه است. اگرچه احمدرضا به برخی از آن نکات توجه نکرد و برخی را به شدت در زندگی خود اعمال داشت. در آن نامه فروغ اشاره می‌کند به زندگی قلبی روشن‌فکری تهران که احمدرضا مدتی از آن دور شده بود، و از او می‌خواهد که همچنان از آن‌ها دور بماند و درگیر این زندگی قلبی روشن‌فکری نشود و دقیقاً احمدرضا را توجه می‌دهد به حوضی که کرم‌ها در آن می‌لوند و مراکز حقیر هنری آن روزگار را به این حوض تشبیه می‌کند. انصافاً اگر به سیر زندگی احمدرضا توجه کنید، می‌بینید که چنین هم بوده و سلامتی که احمدرضا در زندگی خودش داشته، محصول دوری کردن از بسیاری از این مراکز حقیر هنری و این حوزه‌های پُر از کرم بوده است.

وی ادامه داد: فروغ در آن نامه از احمدرضا می‌خواهد که زیاد شعر نگوید و احمدرضا به این خواست او اصلاً توجه نکرد

و آثار بسیار زیادی را آفریده است و شاید کار خوبی کرده باشد، نمی‌دانم، و شاید کاهش چند صد صفحه‌ای از برخی کتاب‌های احمدرضا که من باعثش شدم، ذهنیتی بود که از آن نامه برای من مانده بود.

محقق در انتهای سخنانش گفت: فروغ هم‌چنین اشاره می‌کند که وزن را به توان هزار جدی بگیر. احمدرضا این توصیه را نیز هیچ‌گاه جدی نگرفت. شاید به این دلیل که اصولاً به تعبیر قدمایی ذهن طبع موزون نداشت. فکر می‌کنم از خودش شنیدم که گفت چندبار تلاش کردم چند سطر موزون بنویسم؛ اما موفق نشدم و این بسیار قابل تأمل و توجه است. این که در حالی که بسیاری از کسانی که بدون توانمندی سرودن شعرهای کلاسیک یا از ندانستن آن‌ها به سمت شعر سپید یا شعر نو آمده‌اند، عمدتاً توفیقی حاصل نکرده‌اند؛ ولی احمدرضا توانسته در بین آن‌ها چهره‌ی متفاوتی باشد و مخاطبان بسیاری داشته باشد به این دلیل که در آثارش تأمل فنی دارد.

پس از سخنان جواد محقق، داوود رشیدی، کارگردان و بازیگر تئاتر و تلویزیون، روی سین دعوت شد. رشیدی با اشاره به خاطراتش با احمدرضا احمدی، از علاقه‌مندی وی به نوشتن نمایش‌نامه با دیدن اجرای تازه‌ترین تئاتر خودش گفت که ماهور احمدی نیز بخش موسیقی آن را برعهده داشت.

رشیدی هم‌چنین از همکاری محمد چرمشیر، نمایش‌نامه‌نویس و کارگردان، با احمدی برای ادیت هفت نسخه مختلف از نمایش‌نامه‌ای که احمدی نوشته است، خبر داد.

در ادامه‌ی مراسم، با اجرای کوتاه دیگری از گروه تئاتری که در طول مراسم روی صحنه بود و اجرای مراسم را برعهده داشت، حاضران برای گرفتن عکس یادگاری روی سین دعوت شدند. شهرام ناظری نیز که به تازگی وارد سالن شده بود، در این حین به جمع حاضران روی سین پیوست. سپس همسر احمدرضا احمدی و دخترش ماهور احمدی، داوود رشیدی و فریدون عموزاده‌خلیلی برای خاموش کردن شمع کیک سیزده‌سالگی انجمن نویسندگان کودک و نوجوان روی سین دعوت شدند. هم‌چنین در انتها بسته‌ی مدارنگی‌هایی که برای احمدرضا احمدی خریداری شده بود، به همراه سردیس احمدی و تابلوی نقاشی‌ای که طی مراسم خلق شده بود، به خانواده‌ی احمدی تقدیم شد.

گرامیداشت احمدرضا احمدی همراه با نکوداشت سالروز سیزده‌سالگی انجمن نویسندگان کودک و نوجوان، عصر روز پنج‌شنبه ۲۳ دی ماه در تالار بتهوون خانه هنرمندان ایران با حضور مسعود کیمیایی، داوود رشیدی، شهرام ناظری، احمد پژمان، جعفر پناهی، هوشنگ کامکار، جواد محقق، شهره احمدی، ماهور احمدی، افسانه شعبان‌نژاد، فریدون عموزاده‌خلیلی، نورالدین زرین‌کلک، مهدی حجوانی، کریم نصر، اعضای انجمن نویسندگان کودک و نوجوان و جمعی از علاقه‌مندان به احمدرضا احمدی برگزار شد.